

انگلیس و بحران آذربایجان

○ محمود لالوی

۱۴۵

آغاز جنگ جهانی دوم سرفصل جدیدی در تاریخ معاصر ایران گشود. گرچه اشغال ایران توسط متفقین در سوم شهریور ۱۳۲۰ مَهر پایانی بر استبداد رضاخانی و موجب شادی و شمع مردم ایران بود اما به نوبه خود سرآغاز مشکلات و مصائب جدیدی شد که ناشی از دخالت‌های ناروای متفقین در امور داخلی ایران بود.

در ابتدای اشغال ایران، اهمیت این کشور جهت ترانزیت کالا و مهمات جنگی به شوروی بود اما با گذشت زمان و شروع پیروزی‌های متفقین گسست و شکاف در بین متفقین آغاز و مطامع متفاوت هر کشور به تدریج نمایان شد. از فرصت به دست آمده یعنی ایران تحت اشغال، به ویژه دو کشور شوروی و انگلیس نهایت استفاده را یکی در کسب نفوذ و دیگری در حفظ نفوذ خود به عمل آوردند.

انگلیس از مدتها قبل امتیاز نفت جنوب را به دست آورده و ایران از سالها پیش به ویژه پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه حیات خلوت سیاست آن کشور گردیده بود. جنگ جهانی اول قدرت این کشور استعمارگر را ضعیف ساخت و جنگ دوم ضربه دیگری بر پیکره فرتوت و نحیف استعمارگری این کشور وارد آورد.

امتیاز نفت جنوب ایران جزء آخرین سنگرهای استعماری انگلیس در خاورمیانه بود که این کشور برای رفع احتیاجات خویش وابسته به آن بود. پس می‌بایست به هر نحو ممکن و با هر

ترفندی آن را حفظ کند. اما حفظ این امتیاز سودآور به راحتی ممکن نبود چرا که شوروی توانسته بود با شعارهای آزادی خواهی و انقلابی و بعدها با شکست آلمان اعتباری ویژه برای خویش کسب کرده، در لفافه حمایت از پرولتاریا و زحمتکشان بار دیگر مطامع استعماری خود را زنده ساخته و تعقیب نماید. این سیاست خواه ناخواه به رویارویی شوروی و انگلیس در ایران منجر می شد که به نوعی یادآور دخالت های این دو کشور در امور ایران در دوره قاجاریه بود.

پس از اشغال ایران بر اساس پیمان سه جانبه در ۹ بهمن ۱۳۲۰ نیروهای اشغالگر نه تنها حق استقلال ایران را به رسمیت شناخته که تعهد کرده بودند ۶ ماه پس از اتمام جنگ ایران را تخلیه کنند. با نزدیک شدن زمان موعود، انگلیس نیروی خویش را به تدریج از ایران بیرون برد اما شوروی از انجام این اقدام سر باز زد.

هنگامی که هنوز صحبتی از خروج نیروهای بیگانه از ایران نبود روسها با اعزام هیأتی به سرپرستی کافتارادزه امتیاز نفت شمال را از ایران درخواست کرده بودند.

شوروی ها در این مورد ناکام ماندند چرا که با طرح ماده واحده ای از سوی مصدق مبنی بر عدم مذاکره درباره اعطای امتیاز نفت به دول خارجی تا پایان جنگ، که با خرسندی انگلیس و رأی نمایندگان مستقل و انگلوفیل مجلس به تصویب رسید، این کشور از دستیابی به امتیاز نفت شمال محروم شد. اما این به معنای انصراف شوروی و پایان کار نبود. این کشور برای دستیابی به این امتیاز مسیر دیگری را پیش گرفت که منجر به بحران آذربایجان شد. به طور مسلم می توان گفت که اگر کافتارادزه در مأموریت خود به نحوی از انحاء موفق شده بود هرگز ماجرای آذربایجان پیش نمی آمد.^۱

در روز ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ فرقه دموکرات آذربایجان موجودیت خود را اعلام کرد. سپس سیدجعفر پیشه‌وری از کمونیست‌های قدیمی ایران که پس از انتخاب به عنوان نماینده تبریز، اعتبارنامه اش در مجلس شورای ملی به تصویب نرسیده بود شعبه‌های حزب توده در آذربایجان را با حمایت نیروهای اشغالگر روس به فرقه ملحق کرده، آغازگر بحرانی شد که بیش از یک سال طول کشیده و مصائب فراوانی را برای ایران و به ویژه برای مردم آذربایجان رقم زد. این بحران که با حمایت مستقیم شوروی ایجاد شده بود فی الواقع در حداقل تصور، نوعی گروکشی برای واگذاری امتیاز نفت شمال بود که در صورت تحقق و یا عدم تحقق این امر برای سیاست استعماری انگلیس صدماتی را به دنبال داشت.

اهداف شوروی از امتیاز خواهی در ایران ناشی از عواملی است که هنوز بر اساس منابع روسی مستند نشده اما با توجه به قراین و حدس و گمان و نتایج حاصله از این بحران می توان به چند نکته توجه داشت. شوروی ها احتمالاً در صدد گسترش ارضی و در واقع ادامه سیاست روسیه قبل

از انقلاب در قالب انقلاب کمونیستی و ضمیمه کردن ایران و یا شمال آن به اردوگاه شوروی بودند. علت دیگر شاید به دست آوردن موقعیت برابر با انگلیس در ایران و کسب امتیاز نفت در شمال مشابه امتیاز نفت انگلیس در جنوب بود.^۱ شاید هم عکس‌العملی در جلوگیری و نگرانی از گسترش نفوذ و امتیازخواهی انگلیس و آمریکا^۲ در ایران و بالاخص شمال ایران که آن را به نوعی حریم امنیت خویش می‌شمرد، بود. و یا اینکه شورویها درصدد کسب امتیاز نفت بودند تا به این وسیله اقتصاد ناپسامان خود پس از جنگ را بدین وسیله اندکی التیام بخشیده و مرحمی بر زخمهای بی شمار ناشی از جنگ در این کشور باشد. با احتساب احتمالی دیگر، دریافت امتیاز نفت شمال توسط شورویها، محیط کارگری سوسیالیستی در منطقه شمال ایران تشکیل شده، خود زمینه مقایسه شرایط کارگران و کارمندان دو امتیاز (شوروی و انگلیس) را به دنبال می‌داشت که البته این هم ضربه‌ای بر پیکر امتیاز نفت جنوب می‌بود. شاید هم مجموع علل فوق‌انگیزه اصلی این حرکت شوروی را فراهم ساخت.

با توجه به مطالب بالا می‌توان هدف دولت شوروی از به راه انداختن بحران آذربایجان را یک حداکثر و حداقل تعریف شده دانست. در حالت حداکثر دو موقعیت ممکن بود به دست آید: دولت شوروی می‌توانست آذربایجان و شاید کردستان را ضمیمه خاک شوروی کرده و یا اینکه قدرت حکومت مرکزی را چنان ضعیف کند که سرانجام تحت سلطه حزب توده قرار گیرد.^۴ و در حالت حداقل با گروکشی بتواند با گرفتن امتیاز نفت شمال از ایران جای پای همسنگ با انگلستان در جنوب، در شمال ایران برای خود دست و پا کنند. به هر صورت بحران آذربایجان با تشکیل فرقهٔ دموکرات و حمایت شوروی به وجود آمد. در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ دولت ملی آذربایجان رسماً در تبریز اعلام موجودیت کرد و مجلس ملی آذربایجان در حضور کنسول شوروی گشایش یافته، پیشه‌وری به عنوان نخست‌وزیر کابینهٔ ده نفری خود را به او معرفی کرد.^۵

به هر صورت با نظر داشت هر یک از احتمالات مفروض در بحران آذربایجان، بار دیگر موجبات درگیر شدن انگلستان در مسائل مربوط به ایران فراهم شد. اهتمام این کشور در پیشگیری از هرگونه توسعه‌طلبی شوروی؛ و حفظ منافع انگلستان به ویژه امتیاز نفت جنوب، آنها را درگیر حوادثی ساخت که سرانجام با خروج نیروهای شوروی از ایران خاتمه یافت. و البته در مدتی طولانی‌تر موجب ملی شدن نفت گردید.

برای مقابله در برابر برتری خواهی شوروی در ایران، انگلستان دارای چه امتیازاتی بود؟ انگلیس برای مقابله با بحران آذربایجان و زیاده‌خواهی شورویها از امکانات بالقوه بسیاری برخوردار بود. گرچه این امکانات شرایط مقابله رو در رو با شوروی را برای انگلیس فراهم نمی‌ساخت و شاید منافع آن دولت در ایران ارزش چنین مقابله‌ای را نداشت. ولی به نظر می‌رسید

راههای سهل الوصول تری در پیش پای سیاستمداران انگلیس باشد. این راهها مجموعه‌ای از تهدید، تطمیع، دسیسه‌چینی و در صورت لزوم فدا کردن استقلال و تمامیت ارضی ایران و سیاست بازی به شیوه قرن نوزدهم انگلیس در مستعمراتش بود که اتفاقاً در اجرای آن سیاستمداران انگلیسی تبحر کامل داشتند.

امتیاز نفت انگلیس در جنوب ایران خود دولتی در دولت و جای پای مستحکمی برای انگلیس بود. این امتیاز به مرور، علاوه بر اهمیت اقتصادی از جنبه سیاسی نیز اهمیت یافته و انگلستان از قبل این امتیاز اهداف سیاسی خویش را به پیش می‌برد. همچنین انگلستان پایگاههای نفوذ دیگری هم به ویژه در میان عشایر جنوب در اختیار داشت و می‌توانست در شرایط بحرانی از این نفوذ به نحو احسن استفاده کند.

برخی سیاستمداران و نخبگان سیاسی صاحب نفوذ و همچنین نمایندگان مجلس به نوعی با سیاست انگلیس هم‌آوایی داشتند. در دربار اهرمهای نفوذ بی‌شماری از طریق عوامل پیدا و پنهان این کشور وجود داشت و می‌توانست در سیاست‌گذاری کانونهای قدرت سیاسی تأثیرگذار باشد.

ایرانیان از دیرباز نسبت به مطامع روسیه در ایران بدگمان بودند که این بدگمانی به شوروی هم تسری یافته بود؛ زیرا سیاستمداران ایرانی به درستی رگه‌هایی از سیاستهای توسعه‌طلبانه روسیه تزاری را در قالب اندیشه‌های انقلابی سوسیالیستی مشاهده می‌کردند. به علاوه به دلیل هم‌جواری ایران و شوروی مطمئن بودند که برخلاف دول غربی، در پی مطامع سیاسی و اقتصادی شوروی لاجرم مطامع ارضی نهفته است. این شرایطی بود که به طور کلی برتری نسبی را برای انگلیس در برابر شوروی و در ایران ایجاد کرده بود.

عوامل پیش گفته خواه ناخواه انگلستان را به عنوان وزنه‌ای اساسی در جریان حوادث ایران از اهمیت برخوردار ساخته بود و آن کشور می‌توانست از این ابزارها برای حفظ موقعیت خویش استفاده کند. اما از سوی دیگر قدرت رو به گسترش شوروی که بر اثر پیروزی‌های بزرگ آن کشور در برابر آلمان هیتلری و همچنین حضور گسترده آن کشور در شمال ایران به دست آمده بود، انگلیس را عملاً در مقابل شوروی قرار می‌داد.

در این میان اتفاق نامیمون دیگری که نفوذ انگلستان در ایران را به چالش می‌کشید حضور رو به گسترش آمریکا به عنوان قدرت برتر بعد از جنگ دوم در عرصه سیاست، اقتصاد و ارتش ایران بود که لاجرم در بسیاری موارد با سیاستها و منافع انگلستان همخوانی نداشته و یا در تعارض قرار می‌گرفت.

گرچه نفوذ آمریکا در ایران به اندازه نفوذ شوروی محسوس نبود، با این وجود می‌بایست

سیاست‌گذاری انگلستان در ایران از ظرافت خاصی برخوردار باشد. انگلیس و شوروی سیاست‌هایی سودجویانه را در مدت اشغال ایران دنبال می‌کردند. انگلستان حاضر بود برای حفظ منافع خویش استقلال و تمامیت ارضی ایران را وجه‌المصلحه با شوروی قرار دهد.

در ابتدای کار هنگامی که در ماه ژانویه/ اوایل دی ۱۳۲۴، حکیمی، نخست‌وزیر وقت ایران برای نخستین بار سعی کرد در سازمان ملل بر ضد مداخلات شوروی طرح دعوا کند «بوین» با این امر مخالفت کرد. بریتانیا از احتمال بازتاب بین‌المللی امتیاز خود در نتیجه گفتگوهایی که امکان داشت در مورد شرکت نفت مختلط ایران و شوروی پیش آید، نگران بود.^۶

در همین ایام کنفرانس مسکو با شرکت وزرای خارجه شوروی، آمریکا و انگلیس تشکیل گردید. در این کنفرانس بوین برای آنکه راه‌حلی که متضمن حفظ منافع کشورش باشد، پیشنهاد کرد کمیسیونی مرکب از نمایندگان شوروی، آمریکا و انگلیس تشکیل شود و موادی را به دولت ایران تحویل کند که از آن جمله تأسیس انجمن‌های ایالتی و ولایتی، اصلاحاتی در قوانین انتخابات و وظایف استانها، استفاده از زبانهای محلی و انجام اولین انتخابات تحت نظر کمیسیون سه‌جانبه بود.^۷ این ترفند که بانی آن انگلیس بود موجب اضطراب و نگرانی تهران شد چرا که چنین به نظر می‌رسید قدرتهای بزرگ به منظور تقسیم ایران به مناطق نفوذ همانند اقدام روس و انگلیس در قرارداد ۱۹۰۷ عمل خواهند کرد.^۸

این نگرش و نگرانی از کمیسیون سه‌جانبه چندان هم بی‌ربط نبود. حتی آمریکایی‌ها هم به درجاتی به این کمیسیون بدگمان بوده، از نیت پشت پرده انگلیس با اطلاع بودند. به طوری که سفیر وقت آمریکا در تهران در تلگراف خود به وزیر خارجه آمریکا می‌نویسد که سر ریدر بولارد در طرح پیشنهادی مربوط به تشکیل کمیسیون سه‌جانبه در ایران مخصوصاً به وضع خوزستان مهم‌ترین استان نفت‌خیز ایران و وجود یک اقلیت عرب زبان در آنجا اشاره کرده و چنین به نظر می‌رسد که انگلیسیها امکان جدا کردن خوزستان را در ایران در ازاء تثبیت موقعیت شورویها در آذربایجان در مدنظر داشته‌اند.^۹

طرح بوین مبنی بر تشکیل کمیسیون سه‌جانبه مزایایی برای انگلیسیها به ارمغان می‌آورد. به طوری که مهم‌ترین دست‌آورد آن حفظ منافع انگلستان در جنوب ایران بدون هزینه از طرف انگلستان بود. سیاست انگلیس درباره ایران در آن مقطع زمانی، یعنی هفته‌های اول ژانویه ۱۹۴۶ اصولاً بر طرح بوین استوار بود که به اعتقاد وزیر امور خارجه انگلستان تنها راه عملی و ممکن برای حل مسئله آذربایجان به شمار می‌رفت.^{۱۰} برای بریتانیا جذابترین وجه از طرح انجمن‌های ایالتی آن بود که به محض انتخاب انجمن‌های طرفدار انگلیس در استان‌های جنوبی، بخش‌های

جنوبی کشور را نیز از خطر نفوذ حزب توده و شوروی مصون می‌داشت.^{۱۱} به دنبال انتشار طرح بوبین در ایران، انتقادات وسیعی علیه این طرح به وجود آمد. مصدق به مخالفت شدید با کمیسیون سه جانبه پرداخت و آن را صورت دیگری از قرارداد ۱۹۰۷ خواند و اظهار داشت که این طرح ایران را زیر سلطه و کنترل کشورهای متفق قرار خواهد داد. حکیمی و وزیر خارجه‌اش در مجلس حاضر شده و توضیحاتی درباره طرح بوبین به نمایندگان مجلس دادند که مورد قبول نمایندگان قرار نگرفت و مجلس از تصویب طرح بوبین سرباز زده و آن را رد کرد.^{۱۲}

با مخالفت‌های شدید داخلی طرح بوبین با شکست مواجه شد و از آن پس بود که حکیمی درصدد طرح شکایت ایران در سازمان ملل برآمد. اما انگلستان به مخالفت با طرح شکایت ایران در سازمان ملل برخواست. این اقدام بیشتر ناشی از آن بود که دولت بریتانیا به هیچ‌وجه مایل نبود بیش از حد در کم و کیف اقدامات روسها در شمال کند و کاو کند، زیرا از آن بیم داشت که موقعیت خودش در جنوب مشمول توجهی مشابه گردد.^{۱۳}

انگلستان به هیچ عنوان خواهان سختگیری نسبت به شوروی نبود و مایل بود مادام که چنین سیاستی منافع آن کشور در جنوب را به خطر نیندازد از آن پیروی کند. از این رو بریتانیا به دولت ایران اصرار می‌کرد که به تقاضای روسها (در مورد امتیاز نفت) پاسخ مثبت بدهد.^{۱۴} اصولاً انگلیسیها گسترش نفوذ شوروی را در مناطق شمالی ایران امری اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌کردند. همان‌گونه که چرچیل نیز متوجه شده بود، مشکل آن بود که چگونه این منافع در کنار یکدیگر جای گیرند. در بریتانیا به طور کلی چنین احساس می‌شد که به هر حال اتحاد شوروی نیز چه به لحاظ ارتباط‌های تاریخی، ملاحظات امنیتی یا حتی به عنوان پاداش جهت تلاشهای نظامی‌اش، در ایران سهمی به دست آورده است.^{۱۵}

به نظر می‌رسد این سیاست تا آنجا می‌توانست توسط بریتانیا دنبال شود که به همان ترتیب قرارداد ۱۹۰۷ ایران را به حوزه‌های نفوذ تقسیم کنند، زیرا فقط از طریق شناسایی چیرگی روسها بر شمال بود که می‌شد ایالات مرکزی و جنوبی را به مثابه عرصه فعالیت‌های اقتصادی بریتانیا و یک کمربند ارضی بی‌طرف جهت محافظت از موقعیت انگلیس در خلیج فارس حفظ کرد.^{۱۶} بر این مبنا بولارد سفیر انگلستان به مقامات انگلیسی پیشنهاد کرد سعی کنند دولت ایران را متقاعد سازند که «برخورد منفی در مورد آذربایجان بیهوده است».^{۱۷}

پس از استعفای حکیمی و انتخاب قوام به نخست‌وزیری که تمهیدی از سوی ایران برای غلبه بر بحران آذربایجان بود، از همان ابتدا انگلستان به مخالفت با وی پرداخت. نمایندگان انگلوفیل مجلس با قوام مخالف بودند. در رأس این دسته سیدضیاءالدین طباطبایی قرار داشت.

سفیر انگلستان هم با این انتخاب مخالف بود؛ به طوری که قوام با اکثریت ضعیف یک رأی به نخست‌وزیری برگزیده شد. این بیشتر بدان دلیل بود که قوام گرایش به سوی آمریکا داشت^{۱۸} و شوروی‌ها هم تمایل خویش را برای نخست‌وزیری قوام قبلاً اعلام داشتند.

انگلیس با انتخاب قوام به نخست‌وزیری طرح کمیسیون سه جانبه را که هم در داخل با مخالفت‌های گسترده مواجه شده بود و هم استالین آن را نپذیرفت^{۱۹} به فراموشی سپرد. اما مخالفت با طرح شکایت ایران در سازمان ملل همچنان پابرجا بود، زیرا انگلستان خود را توانا به مقابله مستقیم با شوروی نمی‌دانست و از سویی از همراهی با آمریکا به عنوان یک رقیب بالقوه بیم داشت.

قوام بلافاصله پس از انتخاب به نخست‌وزیری عازم مسکو شد تا مذاکرات با روسها را آغاز کند. به دنبال آن سفیر جدید روسیه سادچیکف به ایران آمد. ادامه مذاکرات قوام و سادچیکف منجر به انعقاد قرارداد تشکیل شرکت مختلط نفت بین ایران و شوروی که پس از به رسمیت شناخته شدن توسط مجلس شورای ملی رسمیت می‌یافت، شد. این توافق که نوید نفوذ شوروی در شمال ایران را به دنبال داشت و آنان را به آینده امیدوار می‌ساخت به همراه فشارهای بین‌المللی به ویژه آمریکا بر شوروی، زمینه خروج نیروهای شوروی از ایران را فراهم ساخت. اکنون مسئله آذربایجان توسط قوام حل شدنی بود.

قوام که سیاستمداری مجرب بود سعی داشت از طریق روابط دیپلماتیک و چانه‌زنی‌های سیاسی موفقیت خویش را تضمین کند. چه او به خوبی می‌دانست در غیر این صورت، اگر شورویها در امتناع از خروج از ایران سرسختی نشان دهند انگلیسی‌ها به تقسیم دوفاکتوی کشور رضایت خواهند داد؛^{۲۰} همانگونه که این ظن و گمان در طرح کمیسیون سه جانبه انگلستان به تأیید رسیده بود.

قوام در ادامه سیاستهای خویش که بر اساس جلب اطمینان نیروهای چپ و شوروی استوار بود مرحله دیگری از سیاست خویش را آغاز کرد. وی به مذاکره با فرقه دموکرات آذربایجان پرداخت. همچنین در اقدامی دیگر وی سه تن از اعضای حزب توده را به کابینه خویش پذیرفت؛ این در حالی بود که انگلستان با نگرانی و تشویش سیاستهای قوام، به ویژه مورد اخیر را پی‌گیری می‌کرد.

با افزایش فعالیت‌های حزب توده، دامنه فعالیت‌های آنها به مناطق جنوب و به ویژه به میان کارگران شرکت نفت کشیده شد و اعتصاب‌هایی در آن مناطق به راه افتاد. این وقایع جدید بر دامنه نگرانی‌های انگلیس افزود، از این رو انگلستان به کنکاش پیرامون اقدامات احتیاطی که آن کشور برای حفظ منافع خویش می‌بایست انجام دهد، پرداخت.

در این هنگام کارشناسان بخش شرقی وزارت امور خارجه بریتانیا پیش گرفتن سه خط مشی را برای انگلستان در ایران توصیه کردند که اولین آن حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران با حمایت و پشتیبانی ایالات متحده آمریکا از طریق مقابله با امپریالیسم تجاوزکار اتحاد شوروی بود. دومین خط‌مشی آن بود که دولت انگلیس به تشکیل و تأسیس حزب یا احزاب سیاسی مخالف حزب توده در ایران اقدام نماید تا این حزب یا احزاب سیاسی، حزب توده را از دستیابی به قدرت باز دارند. سومین راه توصیه شده از سوی کارشناسان وزارت امور خارجه بریتانیا به نقل از گزارشها عیناً چنین بود: «ما می‌توانیم فرض کنیم که استقلال ایران امری مربوط به گذشته بوده و دیگر وجود ندارد و در نتیجه برای حفظ منابع نفتی مربوط به کمپانی نفت ایران و انگلیس از دسترسی دولتی که ممکن است امتیاز ما را لغو کند، ما نیز باید تاکتیک روسها را به کار برده و برای ایجاد یک جنبش خودمختاری طلب در جنوب غربی ایران اقدام نماییم»^{۲۱}

انگلستان به تناسب و خیم شدن اوضاع آذربایجان و فعالیت توده‌ای‌ها اقدامات فوق را به مرحله اجرا درآورد. انگلستان، از آمریکا می‌خواست در اوضاع بحرانی ایران مداخلات مثبتی داشته باشد، توسط ایادی خود در داخل به مبارزه با حزب توده می‌پرداخت و سرانجام اینکه شورش عشایر جنوب را سازمان داد.

۱۵۲

پس از انعقاد موافقت‌نامه دولت مرکزی با پیشه‌وری و گسترش اعتصابات در میان کارگران نفت که محرک اصلی آن حزب توده بود انگلستان به اقدام متقابل دست زد. «تشکیل انجمن ایالتی خوزستان» و «اتحادیه عشایر خوزستان» از آن جمله بود. انجمن ایالتی خوزستان به تقلید از انجمن ایالتی آذربایجان از دولت مرکزی تقاضای اختیارات کرد و در تلگراف خود به قوام‌السلطنه نوشت که «عین اختیاراتی که به انجمن ایالتی آذربایجان داده شده به سایر انجمن‌های ایالتی علی‌الخصوص خوزستان که تشنه اصلاحات است اعطا شود»^{۲۲}

هم‌زمان در کرمانشاه نیز قبادیان نوکر سرشناس انگلستان، نهضتی علم کرده، خواستار اختیاراتی شبیه اختیارات آذربایجان شد و رادیو لندن حتی قبل از آنکه خود قبادیان تقاضاهایش را به اطلاع دولت برساند، خبر تشکیل اتحادیه کرمانشاه و ایلات غرب به پیشوایی قبادیان را انتشار داد.^{۲۳} هنگامی که دولت ایران به ویژه مظفر فیروز مدعی دخالت انگلیس در وقایع جنوب شد و به آنها تذکر داد، انگلستان مدعی بود که شورش عشایر جنوب خودجوش بوده و ربطی به آن کشور ندارد و رسماً بی‌انیه‌ای در تکذیب مداخلاتش در نهضت جنوب منتشر کرد ولی این بیشتر تمهیدی بود جهت تسکین افکار عمومی و جلوگیری از فضااحت فراخوانی مقامات کنسولی.^{۲۴} علی‌رغم ادعاهای انگلیسی‌ها شواهد فراوانی در دست است که ثابت می‌کند این کشور به طور مستقیم در شورشهای جنوب دست داشته و به تحریک شورشیان اقدام می‌کرده است. جیکاک،

ترات، گلد، آندروود و... از افرادی بودند که تحریک و مدیریت شورشها را بر عهده داشتند.^{۲۵} به علاوه وابستگان دولت انگلستان نظیر مصباح فاطمی (عمادالسلطنه) نقش مهم و مؤثری در پیشبرد اهداف انگلستان در جنوب داشتند.^{۲۶}

هدف بریتانیا از بحران آفرینی در جنوب ایران چه بود؟ به طور کلی بریتانیا در تعقیب سیاست سنتی و قدیمی خود در جهت حفظ «وضع موجود» در ایران می‌کوشید راه هندوستان از طریق ایران باز و امن باشد، نفت بیشتری نصیب انگلستان شود و ایران در منطقه نفوذ غرب باقی بماند.^{۲۷} لذا این شورش از سویی بیان مرام عناصر هواخواه انگلیس تلقی می‌شد و هم هشدار می‌داد که بدانند اگر خط‌مشی خود را تغییر ندهد چه در پیش خواهد داشت.^{۲۸}

شورش جنوب به هر صورت به نفع انگلستان تمام می‌شد، زیرا ممکن بود قوام تحت فشار قرار گرفته، به نوعی تسلیم شود و از سیاست تمایل به چپ انصراف دهد؛ در غیر این صورت انگلیس تسلط خود را بر مناطق جنوبی ایران که محدوده نفوذ سنتی آن کشور بود و امتیاز ارزشمند نفت هم در آن قرار داشت به نوعی با خودمختاری و یا جداسازی نواحی فوق مستحکم می‌ساخت. فرض دیگر که از قرائن و نتایج سیاستهای قوام تقویت می‌شود، داشتن بهانه در دست قوام و دولت مرکزی برای سرکوبی بحران آذربایجان است. سیاست اهمال و سستی دولت مرکزی در سرکوب شورش جنوب و حتی عفو آنان^{۲۹} و شناسایی این شورش به عنوان «نهضت ملی فارس»^{۳۰} مؤید این نظر است.

هدف انگلستان فشار بر قوام و کاهش نفوذ چپ در ایران و به ویژه مناطق جنوب کشور به عنوان حوزه سنتی نفوذ آن کشور بود که اکنون حزب توده موفق شده بود اعتصابات در میان کارگران صنعت نفت به وجود آورده، منافع انگلستان را به صورت مستقیم تهدید کند.

هدف دیگر از شورش جنوب احتمالاً، در صورت بحرانی شدن اوضاع ایران و جدا شدن آذربایجان که انگلستان اکنون آن را «بخش گنبدیده‌ای از سیب می‌دانست که می‌بایست جدا شود تا اجازه داده نشود بخشهای دیگر سیب را خراب کند»^{۳۱} تجزیه ایران و جداسازی خوزستان بود.

اقدامات انگلستان در ایجاد شورش جنوب نتایج خود را بخشید. سیاست همدلانه قوام با این شورش و ماهیت آن سران حزب توده را نگران ساخت.^{۳۲} به طوری که وزیران توده‌ای از شرکت در جلسات هیأت دولت خودداری کردند و قوام مجبور به ترمیم کابینه و کنار گذاشتن آنان شد. مذاکرات نمایندگان تهران و هیأت نمایندگی آذربایجان دچار بن‌بست شد زیرا دولت به مذاکره‌کنندگان گفت چنانچه آذربایجان از نهضت خود صرف‌نظر نکند، خوزستان از ایران جدا خواهد شد.^{۳۳} فرصت و بهانه لازم به قوام برای در پیش گرفتن سیاست دوری از چپ در اختیار وی قرار داده شد. وی اکنون فرصت می‌یافت اقدامات شدیدتری در مورد فرقه دموکرات را به

مرحله اجرا بگذارد.

سرانجام نیروهای ارتش ایران به بهانه برقراری امنیت برای برگزاری انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی پیشروی خود به سوی آذربایجان را آغاز کردند و در مدتی کوتاه تبریز به تصرف ارتش درآمد.

قرقه‌ایها به شوروی گریختند و یا کشته شدند و به عمر حکومت یک ساله فرقه دموکرات آذربایجان در بیست و یک آذر ۱۳۲۵ پایان داده شد.

با تشکیل مجلس پانزدهم برخلاف تصور شوروی و توصیه‌های انگلیس^{۳۴}، واگذاری امتیاز نفت به شوروی توسط این مجلس رد شد و پس از مدت اندکی خود قوام هم نتوانست از مجلس رأی اعتماد بگیرد. بدین ترتیب شعله‌های این بحران که از عواقب اشغال ایران در جنگ دوم بود داشت به تجزیه ایران توسط شوروی و انگلیس می‌انجامید، پایان یافت. گرچه پایان این بحران و حوادث و اتفاقات ناشی از آن سابقه‌ای ایجاد کرد که بر اساس آن ایران توانست خارجی‌ها را از حق بهره‌برداری از نفت کشور محروم سازد^{۳۵} و سرانجام به ملی شدن صنعت نفت توسط دکتر مصدق منجر گردید.

مجموعه‌ای از دسایس انگلیس برای حفظ منافع خود از قبیل سودجستن از سیاستمداران طرفدار خود در داخل ایران، زد و بندهای سیاسی با دول متفق نظیر شوروی و آمریکا همانند طرح بوین، ایجاد بلوا و شورشهای جنوب کشور، اعزام ناوهای جنگی به خلیج فارس و سربازان انگلیسی به بصره،^{۳۶} توصیه به ایران برای صرف‌نظر کردن از آذربایجان،^{۳۷} همه در راستای حفظ منافع انگلستان به ویژه نفت جنوب بود که در صورت موفقیت شوروی در آذربایجان، نه تنها آن استان، که بقیه استانهای جنوب هم توسط انگلستان تجزیه و از ایران جدا می‌شد. در سیاستهای استعماری انگلیس آن چیزی که مدنظر نبود استقلال و تمامیت ارضی ایران بود.

۱۵۴

پانوشتها:

- ۱- خامه‌ای، انور، فرصت بزرگ از دست رفته، انتشارات هفته، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۲۸؛ فاوست، لوئیس، ایران و جنگ سرد بحران آذربایجان (۲۵-۱۳۲۴)، ترجمه کاوه بیات، مؤسسه انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۷۷.
- ۲- فرصت بزرگ...، ص ۲۲۷.
- ۳- آبراهامیان، پرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۵۸.
- ۴- فونتین، آندره، تاریخ جنگ سرد، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر نو، ج ۱، تهران، ۱۳۶۹، ص ۳۵۹.
- ۵- عظیمی، فخرالدین، بحران دموکراسی در ایران (۱۳۳۲-۱۳۳۰)، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نودری، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۸۰.

- ۶- سیف‌پور فاطمی، نصرالله، گزند روزگار، شیرازه، تهران، ۱۳۷۹، ص ۳۷۰؛ ایران و جنگ سرد...، ص ۲۲۶؛ بحران دمکراسی...، ص ۱۸۶.
- ۷- برای اطلاع بیشتر ر.ک: گزند روزگار، صص ۳۶۲-۳۶۳؛ بولارد، سرریدر، شترها باید بروند، ترجمه حسین ابوترابیان، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳، صص ۱۲۶-۱۲۵؛ ذوقی، ایرج، ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ دوم، شرکت انتشاراتی پاژنگ، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۷۵.
- ۸- ایران بین دو انقلاب، ص ۲۷۳.
- ۹- طلوعی، محمود، ترس از انگلیس، انتشارات هفته، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۵۵؛ ایران و قدرت‌های بزرگ...، ص ۲۷۹.
- ۱۰- همان، ص ۲۷۷.
- ۱۱- ایران و جنگ سرد...، صص ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۸۷.
- ۱۲- ایران و قدرت‌های بزرگ، صص ۲۷۹ و ۲۸۰.
- ۱۳- ایران و جنگ سرد...، ص ۲۶۱.
- ۱۴- ساتن، الول، نفت ایران، ترجمه رضا روئسی، انتشارات صابرین، بی‌جا، ۱۳۷۲، ص ۱۳۶.
- ۱۵- ایران و جنگ سرد...، ص ۲۶۸.
- ۱۶- همان، ص ۲۶۹.
- ۱۷- بحران دمکراسی...، ص ۱۸۳.
- ۱۸- ایران و قدرت‌های بزرگ، ص ۲۸۸.
- ۱۹- ترس از انگلیس، ص ۱۵۵.
- ۲۰- کاتم، ریچارد، نفت ایران، جنگ سرد و بحران آذربایجان، ترجمه کاوه بیات، نشر نی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۳۳.
- ۲۱- ایران و قدرت‌های بزرگ، صص ۳۰۴-۳۰۱؛ ایران بین دو انقلاب، ص ۲۹۲.
- ۲۲- ایران و قدرت‌های بزرگ، ص ۴۰۸؛ ایران و جنگ سرد...، ص ۱۲۵؛ گذشته چراغ راه آینده است، جامی، تهران، ۱۳۵۷، ص ۳۷۴.
- ۲۳- همان، ص ۳۹۶؛ ایران و قدرت‌های بزرگ، ص ۳۱۳.
- ۲۴- ایران و جنگ سرد...، ص ۳۰۱.
- ۲۵- برای اطلاع بیشتر در مورد نقش انگلستان در شورش‌های جنوب، ر.ک: گذشته چراغ راه آینده است، ص ۳۰۰-۲۹۸؛ ایران و قدرت‌های بزرگ، صص ۳۲۰-۳۱۴؛ ایران و جنگ سرد...، صص ۳۰۰-۲۹۸.
- ۲۶- ایران بین دو انقلاب، ص ۲۹۷.
- ۲۷- ایران و قدرت‌های بزرگ، ص ۲۸۳.
- ۲۸- ایران و جنگ سرد...، ص ۳۰۱.
- ۲۹- همان، ص ۱۴۰.
- ۳۰- گذشته چراغ راه آینده است، ص ۳۹۸.
- ۳۱- ایران و جنگ سرد...، ص ۲۳۵.
- ۳۲- همان، ص ۱۲۹.
- ۳۳- گذشته چراغ راه آینده است، ص ۳۹۸.
- ۳۴- ایران و جنگ سرد...، ص ۳۰۳.
- ۳۵- همان، ص ۳۰۴.
- ۳۶- بحران دمکراسی...، ص ۲۰۸.
- ۳۷- ایران و جنگ سرد...، ص ۳۰۲.